

# دیدگاه آخوند خراسانی پیرامون واجب اصلی و تبعی و نقد اصولیان بر آن

دکتر طیبه بلوردی<sup>۱</sup>

## چکیده

گزاره واجب، از قرائت‌های مهمی است که در دو دانش فقه و اصول، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. علم اصول دیدگاه‌های متنوعی را درباره معانی، احکام، جایگاه، شرایط و اقسام واجب در باب عبادات و معاملات مطرح می‌کند. تقسیم‌های متعدد واجب زیر مجموعه‌هایی از مبحث گفتمان اوامر است. سنخی از این دسته‌بندی‌ها که ناظر بر اصالت و تبعیت در عالم ثبوت و اثبات می‌شود، تقسیم به واجب اصلی و تبعی است. این نوشتار با روش توصیفی\_تحلیلی و با مبنای قراردادن دیدگاه‌های آخوند خراسانی در *کفایه‌الاصول*، به واکاوی جایگاه واجب اصلی و تبعی در اصول پرداخته و نظرات تنی چند از اصولیون را مورد بررسی قرار خواهد داد. صاحب *فصول* این تقسیم را به لحاظ مقام اثبات و دلالت می‌دانند. طبق این بیان هم در واجب اصلی و هم در واجب تبعی نفسیت و غیریت قابل تصویر است. آخوند خراسانی معتقدند این تقسیم مربوط به مقام ثبوت است. بنا بر مبنای آخوند، واجب نفسی همیشه واجب اصلی است، زیرا همیشه واجب نفسی مستقلاً مورد اراده و طلب مولی است و واجب غیری می‌تواند به حسب این قول، واجب اصلی و یا تبعی باشد.

**کلیدواژه:** واجب، واجب اصلی، واجب تبعی.

## مقدمه

در علم اصول احکام شرعی بر دو قسم تقسیم شده‌اند: احکام تکلیفی و احکام وضعی. احکام تکلیفی، دستورات و فرمان‌های صادرشده از سوی شارع را در خصوص افعال و کردار مردم اعم از امر، نهی، اجازه و رخصت می‌باشند. محقق نراقی می‌گوید: احکام شرعی، پنج گونه‌اند: ایجاب، یعنی خواستن حتمی فعل، ندب، یعنی خواستن غیرحتمی فعل، تحریم، یعنی خواستن حتمی ترک

---

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان، t\_balvardi90@yahoo.com.

کار، کراهت، یعنی خواستن غیرحتمی ترک کار، اباحه یعنی متساوی قرار دادن انجام کار و ترک آن و حکم به تساوی دو طرف (نراقی، ۱۴۱۷، ۳۷۰).  
«هر واجبی برای این‌که به مرحله فعلیت و تنجز برسد، مراحل طی می‌کند:

اولین مرحله، مربوط به خطور و تصور واجب در نفس مولاست؛ یعنی مولی به آن عمل، التفات و توجه پیدا کرده و آن را با همه خصوصیات در دل تصور کند و ملاحظه نماید.

مرحله دوم، مرحله تصدیق به فایده است؛ یعنی مولی به این نتیجه برسد که فلان کار مصلحت ملزمه است و به حال عباد سودمند است.  
مرحله سوم، پیدا کردن شوق و میل قلبی به آن کار است.  
مرحله چهارم، پیدا کردن شوق مؤکد یا اراده نفسانی و طلب قلبی به آن کار است.

مرحله پنجم: این است که اگر موانعی بر سر راه نباشد، مسئله جعل و تشریح و امر کردن به آن کار است.  
مرحله ششم، این است که اگر مکلف علم و اطاعت پیدا کرد، مرحله فعلیت و تنجز فرا می‌رسد.

از مراحل مزبور، چهار مرحله اول مربوط به مقام ثبوت و واقع و نفس‌الامر است. مرحله اصلی، مرحله چهارم (مرحله اراده و طلب نفسانی) است و دو مرحله اخیر مربوط به مقام اثبات و دلالت است» (محمدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۴۹).

علامه حیدری واجب را این‌گونه تعریف کرده است: «واجب چیزی است که خداوند انجام آن را بر انسان‌های مکلف لازم دانسته و اجازه ترک نداده؛ مانند، روزه و نماز» (حیدری، ۱۴۱۲، ۸۳). صاحب *فصول* این تقسیم را به لحاظ مقام اثبات و دلالت مورد ملاحظه قرار داده‌اند.

مرحوم آخوند در ادامه بحث اوامر و مبحث مقدمه واجب بیان می‌کند واجب به دو قسم واجب اصلی و تبعی تقسیم می‌شود، و آن را توضیح می‌دهد (آخوند، ۱۴۰۹، ۱۲۲).

فیروزآبادی به آخوند اشکال وارد کرده که لازم بود آخوند این تقسیم

واجب را در امر سوم که متعلق به تقسیمات واجب از قبیل مطلق و مشروط و معلق و منجز و نفسی و غیره بود، بیان می‌کرد، نه در این امر چهارم. گویا آخوند، آنجا فراموش کرده این تقسیم واجب را ذکر کند و اینجا بیان نموده (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۰). در *حقایق الاصول* و *حواشی المشکینی* هم به این مسئله اشاره شده است. (طباطبائی حکیم، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۰۳) آیت‌الله خوئی نیز به نوعی این مطلب را بیان نموده (خوئی، ۱۴۳۰، ج ۴۴، ص ۲۷۵) و در ذیل تقسیم‌بندی گفته: آخوند در بحث مقدمه واجب چهار امر را ذکر کرده:

اول: بیان این‌که مقدمه واجب از مسائل عقلی اصول است.

دوم: مقدمه واجب را از یک طرف به شرعی و عقلی و عادی تقسیم نموده و از سوی دیگر، به مقدمه داخلی و خارجی، و مقدمه متقدم و متأخر و مقارن تقسیم نموده.

سوم: یک بار واجب را به واجب مشروط و مطلق تقسیم نموده و بار دیگر به منجز و معلق تقسیم نموده.

چهارم: بیان ملازمه بین وجوب شیء و وجوب مقدمات آن پرداخته، تعرض به آنچه از مقدمات واجب است، و در انتها امر چهارم تقسیم واجب به واجب اصلی و تبعی را ذکر نموده. مناسب بود این تقسیم‌بندی در امر سوم مندرج می‌شد که جایگاه بیان اقسام واجب بود. و گویا در زمان تألیف از سوی آخوند غفلتی شده، یا در چاپ اشتباه صورت گرفته، وگرنه دلیلی برای ذکر این تقسیم اینجا وجود ندارد و ما به تبع صاحب *کفایه* این مسئله را بیان می‌کنیم، اما ذکر آن در اینجا بدون اثر و فایده است. (خوئی، ۱۴۳۰، ج ۴۴، ص ۲۷۵)

### پیشینه

ظاهراً در اصول فقه، کار مستقل و خاصی در این زمینه صورت نگرفته است. در کتب اصولی مختلف این مبحث بررسی شده و اکثر مطالب تکرار است. فاضل لنکرانی، محمد جواد (۱۳۸۲) در سایت شخصی خود مقدمه واجب اصلی و تبعی را در مقاله‌ای تحت عنوان «اصل عملی در مقدمه واجب» مورد

بحث قرار داده و بیان مباحث مقدماتی \_ واجب اصلی و تبعی \_ نظر محقق خراسانی و اشکال ایشان به صاحب فصول \_ کلام محقق اصفهانی پرداخته است. او در این تحقیق نظر آخوند را در واجب اصلی از جهت این که آیا در مسئله اصلی وجود دارد یا نه، آورده و بر این باور است که مرحوم آخوند فرموده باید در دو جهت بحث کنیم: یکی وجود اصل در مسئله اصولیه و دوم جریان اصل در مسئله فقهیه. نتیجه این شد که در این مسئله از نظر مسئله اصولیه اصلی نداریم. از نظر مسئله فقهیه، اصالة البرائة، نه برائت عقلی و نه شرعی جریان ندارد، ولی استصحاب جریان دارد.

علیان‌راد، الهام، (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «بررسی تقسیمات واجب و آثار آن در فقه امامیه» مسئله واجب و تقسیمات آن را مورد بررسی قرار داده، معتقد است: هر تقسیمی حاصل لحاظ یک امر از زاویه‌ای است و محقق را با برخی از اصلاحات آشنا می‌کند و مقصود را بهتر به او آموزش می‌دهد. در میان تقسیمات و مباحث پراهمیت واجب، برخی از اقسام آن مانند تقسیم واجب به اصلی و تبعی وجود دارد که علما بر آن‌ها هیچ اثری مترتب نمی‌دانند و صرفاً بحث‌های مفهومی و نظری اطراف آن و مقتضای اصل در تبعی و اصلی بودن را بیان کرده.

در این نوشتار نظر آخوند خراسانی را مبنا قرار داده، نقد و اشکالاتی که اصولیان برجسته چون صاحب فصول بر نظرات آخوند دارند را بیان می‌کنیم و بررسی تحلیلی و تطبیقی واجب اصلی و تبعی را دنبال می‌کنیم.

### **موطن اصلی تقسیم واجب به واجب اصلی و تبعی**

بحث اصلی در تقسیم واجب به واجب اصلی و تبعی به لحاظ مقام اثبات و ثبوت است و پیش از این که واجب متعلق خطاب واقع شود و دلیلی بر آن دلالت کند و خطابی از مولی نسبت به آن صادر شود، به دو قسم اصلی و تبعی تقسیم می‌شود یا به اعتبار مقام اثبات و دلالت است و پس از صدور خطاب و دلالت دلیل بر وجوب امری این تقسیم مطرح می‌شود.

۱. صاحب فصول و صاحب قوانین معتقدند: این تقسیم مربوط به مقام

دلالت و اثبات است (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۸۲؛ محقق قمی، ۱۳۷۸،

ج، ۱، ص ۱۴۱).

۲. مرحوم آخوند و شیخ انصاری عقیده دارند که این تقسیم مربوط به واقع و مقام ثبوت است (آخوند، ۱۴۰۴، ص ۱۲۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ص ۲۴۶).  
برخی دیگر از فقها هم قائل به این نظرند (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۰۳؛ خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۷؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۱؛ حسینی شیرازی، ج ۱، ص ۱۷۱).

### تعریف واجب اصلی و تبعی

سه تعریف برای واجب اصلی و تبعی عرضه شده است که هر کدام نتیجه‌ای دارد:

#### ۱. ۴. بنا بر مبنای اول، مقام اثبات

##### ۱. ۱. ۴. نظر محقق قمی

واجب اصلی این است که افاده و تفهیم آن از خطاب و کلام، مراد و مقصود متکلم باشد؛ یعنی متکلم از اول که کلام را می‌گوید، قصدش تفهیم و رساندن همین واجب است؛ به‌گونه‌ای که عرف و اهل اطلاع که کلام را می‌شنوند، فوراً قضاوت می‌کنند که مراد متکلم فلان امر است (محقق قمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۱۲).

ایشان در قوانین بیان کرده که میزان در شناختن اصلی از تبعی دلالت است؛ یعنی اگر دلالت مطابقی بر وجوب داشت، اصلی می‌شود، ولی اگر دلالت آن التزامی بود، تبعی می‌شود. بنابراین وضو واجب غیری و اصلی است، زیرا در آیه وضو خطاب مستقلى به آن شده است: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ».

اما اقل حمل که شش ماه است، واجب اصلی نیست، بلکه تبعی می‌باشد، زیرا از ضمیمه کردن دو آیه با هم و به دلالت التزامی فهمیده می‌شود. در یک آیه می‌خوانیم: { وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ } (بقره، آیه ۲۳۳) که بیان‌گر این است که مادر دو سال به فرزندش شیر می‌دهد و در آیه دیگر می‌خوانیم: { وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا } (احقاف، آیه ۱۵) یعنی دوران حمل و شیردادن سی ماه است. دو سال که از سی ماه کم شود، شش ماه باقی

می‌ماند که اقل مدت حمل است.

معمولاً در کنایات که ذکر ملزوم و اراده لازم می‌آید، مخاطب می‌فهمد مقصود متکلم، افاده لازم است. در مجازات برخلاف حقیقت قرینه می‌آورند، شنونده می‌فهمد که مقصود بالفهام است. مدلول تضمینی و مدلول التزامی لفظی که لزومش بین به معنای اخص است. نیز این‌گونه و مقصود بالفهام است؛ لذا تا مولى می‌گوید: «ان جائك زيد فاکرمه»، قضاوت عرف این است که «ان لم یجئک فلا تکرمه» و این را به گردن متکلم گذاشته و می‌گویند: کلام شما و جمله شرطیه شما، ظهور در این مفهوم دارد. پس این‌ها نیز مقصود بالفهام هستند. (محمدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۴۹)

همچنین قسمتی از دلالات که نه منطوق صریح نام دارند، نه مفهوم، بلکه منطوق غیرصریح می‌باشند و دلالت سیاقی نام دارند، مانند دلالت اقتضا و تنبیه نیز از این باب هستند و آن معنا، مقصود متکلم است و بدون آن، صحت و یا صدق کلام، مورد خدشه است. تمام موارد فوق، طبق تعریف مزبور، در واجب اصلی داخل است (محمدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۴۹).

واجب اصلی بنا بر معنای مذکور، گاهی یک واجب نفسی است که برای مصلحتی در خودش واجب شده است، مثل وجوب نماز که مستقیماً از امر «اقیموا الصلوه» مستفاد است و مقصود به افاده است و مصلحت ملزمه هم در خود نماز است. گاهی هم یک واجب غیرى است و برای مصلحت در غیر واجب شده است؛ مثل این‌که مولا به عبدش می‌گوید: همین الان برخیز و لباس‌هایت را بپوش، سوار ماشین شو و از مغازه، فلان امانت را بردار و ببر و فلان کس بده و برگرد. در اینجا غرض اصلی، رد امانت به صاحب آن است، ولی تمام کارهای مقدماتی را یک به یک ذکر کرده و هرکدام را با خطابی تفهیم کرده است. از این جهت، این مقدمات، واجب اصلی هستند، اما چون مصلحت در خود آن‌ها نیست و آن‌ها مقدمه هستند، نامشان واجب اصلی غیرى است.

واجب تبعی به معنای مذکور، گاه واجب نفسی است و گاهی غیرى، واجب نفسی مثل وجوب افطار که مصلحت در خود آن است و مقدمه چیزی نیست. واجب غیرى مثل وجوب مقدمه که از امر به ذی‌المقدمه به تبع دانسته می‌شود. پس این تقسیم به لحاظ مقام اثبات و دلالت است. بنابراین تعریف

واجب اصلی و تبعی قابل انقسام به نفسی و غیره بود و هر یک از واجب نفسی و غیره قابل اتصاف به اصلی و تبعی.

ثمره بین این دو ضابطه به عقیده محقق قمی در مدلول‌های التزامی لفظیه ظاهر می‌شود که آن واجب اصلی، مقصد افاده و تفهیم برای متکلم باشد. واجب تبعی نزد صاحب *فصول* وجوبش به خطاب مستقل است و خطاب دیگری را لازم دارد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۱).

به نظر محقق قمی ملاک در واجب اصلی بودن، این است که افاده و تفهیم آن از خطاب و کلام، مراد و مقصود متکلم باشد. ملاک در واجب تبعی بودن این است که افاده و تفهیم آن از خطاب و کلام، مراد و مقصود متکلم نباشد و به تبع جمله استفاده شود؛ مانند دلالت دو آیه بر اقل حمل.

#### ۱.۲\_۴. نظر صاحب «فصول» (محقق اصفهانی)

صاحب *فصول* بر اساس مبنای خود، واجب اصلی و تبعی را این‌گونه تعریف می‌کند:

واجب اصلی: واجبی است که ما وجوب آن را از راه دلیل و خطاب مستقل استفاده کرده باشیم. البته تصور نشود که مراد ما از خطاب، خصوص دلیل لفظی است، بلکه مقصود ما از خطاب، دلیل است؛ خواه این دلیل مستقل، دلیل لفظی باشد؛ مثل ظاهر کتاب و سنت، یا دلیلی لبی باشد، مثل اجماع و غیر آن (محقق اصفهانی، ۱۴۰۴، ۴۹۸ \_ ۴۹۹؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۰۳).

«پس واجب اصلی، واجبی است که وجوبش از طریق لفظ با قصد متکلم استفاده می‌شود و شامل دلالت التزامی می‌شود، شامل دلیل غیرلفظی نمی‌شود بر خلاف واجب تبعی که وجوبش تابع خطاب دیگر است، با توجه به این دو تعریف نسبت بین آن‌ها عموم و خصوص من وجه می‌باشد» (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۰۳).

واجب اصلی بر دو قسم است: گاهی واجب اصلی نفسی است؛ مانند «اقیموا الصلوه و کون علی السطح» که وجوب نماز و کون علی السطح هریک از خطاب علی‌حده‌ای به دست می‌آید و مصلحت در خود این عمل است. گاهی هم واجب اصلی غیره است؛ مانند «اغسلوا وجوهکم» و «انصب السلم» که وجوب وضو و نصب سلم هر کدام به خطاب مستقلاً است و هیچ‌کدام، از امر و

ذی‌المقدمه آن‌ها به‌دست نیامده است، ولی وجوبشان غیر است؛ یعنی برای مصلحتی که در نماز و کون علی‌السطح است، این‌ها واجب شده‌اند (محمدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۵۱).

به عقیده صاحب *فصول* و برخی معاصرین، همانا واجب اصلی، واجبی است که وجوبش از لفظ استفاده شده و قصد متکلم همان است که در ظاهر کلام بیان می‌کند و واجب تبعی به خلاف آن است؛ یعنی واضح و مشخص نیست و آن را به واجب اصلی و تبعی تفسیر کرده‌اند. به معنای دیگر می‌گویند؛ واجب اصلی وجوبش از خطاب جمله به‌طور مستقل است؛ یعنی خطاب دیگری برای فهم آن لازم نیست. اگر وجوبش تابع وجوب خطاب دیگر باشد، واجب تبعی است که برخلاف واجب اصلی است؛ چنان‌که در مفاهیم (مفهوم شرط و وصف و...) این‌گونه می‌باشد. نتیجه آن‌که: ملاک در واجب اصلی و تبعی، فهم آن توسط خطاب مستقل و خطاب غیرمستقل است که از خطاب مستقل واجب اصلی اخذ می‌شود و احتیاج به خطاب دیگر که تابع او باشد، ندارد. وقتی گفته شود «ادخل السوق و اشتر اللحم» از خطاب مستقل آن استفاده نمی‌شود که واجب تبعی است. بر فرض وجوب آن وجوب نفسی است تابع وجوب دیگر و خطاب دیگری نیست؛ چنان‌که از مفهوم جمله فهمیده می‌شود؛ چنان‌که مثلاً هرگاه می‌گوییم: «إذا فسق العالم فلا يجب اكرامه»، مفهومش این است که «إذا عدل العالم يجب اكرامه».

واجب تبعی، وجوبش تابع خطاب دیگر است، واجبی است که ما وجوب آن را از راه دلیل مستقل استفاده نکرده باشیم. واجب تبعی نیز دو شعبه دارد: گاهی واجب نفسی است؛ مانند وجوب افطار در هنگام وجوب قصر، گاهی هم واجب غیر است؛ مانند وجوب مقدمه به تبع امر به ذی‌المقدمه.

با توجه به این‌که صاحب *فصول* تقسیم را به لحاظ مقام دلالت می‌داند، از نظر مقام دلالت، مفهوم به‌عنوان لازم برای منطوق است. نتیجه این می‌شود که وجوب اکرام ضمن این‌که وجوب نفسی دارد، وجوب تبعی در مقام دلالت هم دارد. طبق این ضابطه کاملاً روشن است که تقسیم واجب، به اصلی و تبعی به لحاظ مقام اثبات و دلالت است و ربطی به مقام ثبوت و واقع ندارد. هرکدام از واجب اصلی و تبعی به واجب نفسی و غیر قابل تقسیم است. خوئی می‌گوید به‌هر حال واجب منحصر به این دو قسم نیست، بلکه اینجا



قسم سومی هم وجود دارد که آن واجبی است که مقصودش با تفهیم از خطاب نه اصلاً و نه تبعاً نیست، چنان‌که واجب مدلول به دلیل لبی از قبیل اجماع و مانند آن است این هنگامی است که علم به اصلی و تبعی داریم (خوئی، ۱۴۳۰، ج ۴۴، ص ۲۷۶).

بنا بر جمیع تفاسیر، تردیدی نیست که واجب گیری به دو قسم اصلی و تبعی تقسیم شود که مقصود به افهام برای متکلم است. جایز است عدم تقسیم آن چنان‌که از خطاب مستقل استفاده می‌شود و مستفاد از خطاب مستقل نباشد، بلکه تابع خطاب دیگری باشد. همچنین جایز است که متعلق اراده مستقلی باشد به‌خاطر توجه و التفات به آن. همچنین اراده مستقلی به آن تعلق نگیرد، بلکه تنها اراده اجمالی تبعی در میان است به‌خاطر اراده غیرمستقل به آن و عدم التفات به که واضح و روشن است. در صحت انقسام واجب نفسی به اصلی و تبعی اشکالی وجود ندارد به حسب تفسیر صاحب *فصول* که مستفاد از خطاب مستقل باشد و یا مستفاد از خطاب مستقل نباشد، بلکه تابع خطاب دیگری دارد. (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۳ \_ ۳۹۴؛ مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۰۳؛ حسینی شیرازی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۳).

براساس این معنی هر یک از واجب نفسی و گیری به اصلی و تبعی تقسیم می‌شوند. پس اقسام به هفت قسمت تبدیل می‌شوند. قسم اول و دوم واجب نفسی اصلی در مقام ثبوت و اثبات. قسم سوم و چهارم واجب گیری اصلی در مقام ثبوت و اثبات، قسم پنجم و ششم واجب گیری تبعی در مقام ثبوت و اثبات، قسم هفتم واجب نفسی تبعی در مقام اثبات و در نهایت قسم هشتم، یعنی واجب نفسی تبعی در مقام ثبوت (حسینی شیرازی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۱).

#### تفاوت و ثمره دو ضابطه مذکور

اولاً: منظور محقق قمی و مشهور، از کلام یا خطاب، خصوص دلیل لفظی است. لفظ خطاب و مخاطبه در این معنا ظهور دارد. پس آن دسته از واجباتی را که با دلیل لبی (اجماع و عقل) ثابت می‌شود، شامل نیست، ولی مقصود صاحب *فصول* از خطاب، طبق تصریح خودش، مطلق دلیل است؛ خواه لفظی باشد، خواه

ثانیاً: در مثل مفاهیم (مفهوم شرط، وصف، غایت، حصر و...) ثمره روشن می‌شود که طبق تعریف میرزای قمی این‌ها از مدالیل اصلی کلام و واجب اصلی هستند، زیرا مقصود به افهام هستند. اما طبق تعریف فصول، این‌ها مدلول تبعی‌اند و در واجب تبعی داخل می‌باشند، زیرا با خطاب مستقل فهمیده نشده‌اند (محمدی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۵۲).

## ۲. ۴. بنا بر مبنای دوم مقام ثبوت

### ۲. ۱. ۴. نظر آخوند خراسانی

پس بنا بر نظر آخوند، ضابطه این تقسیم، مقام ثبوت است، نه مقام اثبات و قبل از این‌که واجب مفاد دلیل واقع شود و خطابی از مولی نسبت به آن صادر شود، این تقسیم مطرح است، زیرا:

الف) شیء گاهی به‌طور مستقل متعلق اراده نفسانی، طلب باطنی و قلبی قرار می‌گیرد و واقعاً آن امر، مطلوب و مراد مولی از بنده است، به‌خاطر التفات و توجه تفصیلی به آن با تمام ویژگی‌هایی که دارد از قبیل: ملاک و مناط وجوب دارای مصلحت ملزمه است و در نتیجه آن را می‌طلبد (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۱۲۲).

خواه طلب نفسی باشد؛ یعنی مستقلاً متعلق اراده و طلب واقع شود و مولی خود آن عمل را اراده کرده، مصلحت نیز در خود آن عمل باشد؛ مانند: نماز و روزه. خواه طلب غیری باشد؛ یعنی هرچند مولی به آن التفات تفصیلی پیدا کرده و آن را طلبیده و خود آن عمل متعلق اراده واقع شده، ولی مصلحت در خود آن کار نیست، بلکه در عمل دیگری است، این را که لحاظ و امر کرد، برای رسیدن به واجب دیگری است، مانند: قطع مسافت.

ب) گاهی آن شیء متعلق اراده واقع می‌شود، به تبع اراده چیزی دیگر؛ یعنی یک اراده و خواست قلبی مستقل به آن توجه نگرفته است و کاملاً به تبع اراده چیزی دیگر، این عمل نیز متعلق اراده واقع شده است؛ یعنی عقل با ملازمه به گردن مولی می‌گذارد که اگر ذی‌المقدمه را اراده کرده، لازمه‌اش آن است که مقدمه را نیز اراده بکند؛ هرچند مولی خود توجهی به مقدمه ندارد. به‌خاطر آن‌که اراده آن شیء ملازم اراده غیر آن است، بی‌آن‌که به غیر به‌گونه‌ای التفات کند که آن نیز در متعلق اراده‌اش قرار گیرد، نه به لحاظ

اصالت و تبعیت در عالم اثبات و دلالت (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۱۲۲).

معنی دیگری را صاحب *تقریرات* برای واجب اصلی و تبعی بیان کرده، واجب اصلی عبارت است از آنچه که اراده مستقل از جهت التفات به آن تعلق گرفته و موجب طلب و درخواست آن می‌شود و واجب تبعی عبارت است از آنچه که اراده مستقل و التفات و توجهی به آن تعلق نگرفته. اگر به آن اراده اجمالی به تبع اراده غیر آن تعلق گیرد، چنان‌که در واجبات غیری بر آن اراده ترشح می‌کند، منشأ خطاب مستقل که اراده مستقل به آن تعلق بگیرد، نیست. (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۱) ضابطه تقسیم واجب به اصلی و تبعی، با ملاحظه عالم ثبوت است، نه عالم اثبات (که قول مشهور است)، زیرا شیء مطلوب، در مقام دلالت و اثبات نیز همانند مقام ثبوت گاهی مقصود به افاده است؛ به این صورت که سیاق کلام برای افاده آن است. پس، دلالت کلام بر طلب آن استقلالی است، گاهی قصد افاده به آن طلب، جداگانه تعلق نگرفته است، منتهی این امر لازمه خطاب است و مستفاد از لحن خطاب است، هرچند مولی آن را مستقلاً قصد نکرده است؛ همانند دلالت اشاره که مدلول در آن مقصود به خطاب نیست؛ چنان‌که دلالت دو آیه { وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا } و { الْوَالِدَاتُ يَرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ } با ضمیمه به هم می‌رساند که حداقل حمل، شش ماه است (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۱۲۲).

در *اصول مظفر* واجب اصلی، واجبی است که مقصود از کلام به‌طور مستقل این باشد که وجوب آن را افاده نمایند؛ مانند وجوب نماز و وضو که از «اقیموا الصلاة» و «فاغسلوا وجوهکم» استفاده می‌شود. واجب تبعی آن است که از کلام قصد افاده وجوبش نشده، بلکه وجوب مستفاد از توابع آن چیزی است که مقصود به افاده می‌باشد؛ مانند وجوب رفتن به بازار که از امر مولی به وجوب شرا لحم از بازار فهمیده می‌شود چه آن‌که رفتن به بازار در صورت لزوم خرید گوشت از آن واجب می‌باشد، ولی این وجوب از کلام قصد نشده، بلکه مراد مولی از آن صرفاً وجوب خرید گوشت از بازار می‌باشد. چنانچه در هر دلالت التزامیه‌ای که لزوم در آن از قبیل لزوم بین به معنای اخص نباشد، حکم چنین است (مظفر، ۱۳۸۶، ص ۹۰).

در اینجا اختلاف بین واجب اصلی و تبعی از سه جهت است: اختلاف به

سبب تفاوت خصوصیت اراده، به نحوی که ناشی از اراده دیگر باشد. دوم: به سبب اختلاف خصوصیت اراده چیزی به حیثی که مراد ملحوظ تفصیلی است یا نه. سوم: به سبب اختلاف خصوصیت دلالت از حیثی که مدلول به اصالت باشد یا تبعی که در این مبنا آخوند معنای دوم را در نظر دارد. این معنا ظاهراً در *تقریرات* در نظر گرفته شده است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸۸).

### ۳. ۴. تفاوت دو مبنای ثبوت و اثبات

بنا بر مبنای آخوند، واجب نفسی همیشه واجب اصلی است، زیرا همیشه واجب نفسی مستقلاً مورد اراده و طلب مولی است و واجب غیری می‌تواند به حسب این قول، واجب اصلی و یا تبعی باشد؛ یعنی گاهی مولی واجب غیر را تفصیلاً مورد توجه و اراده مستقل قرار می‌دهد و گاهی قرار نمی‌دهد، اما به حسب قول اول، هر یک از واجب نفسی و غیری می‌تواند اصلی و یا تبعی باشد، چراکه متکلم در مقام افاده وجوب در مقام اثبات و دلالت می‌تواند به هر دو صورت آن به نحو اصلی و به نحو تبعی، هر یک از آن دو را افاده کند.

«تفسیر بر مبنای مقام ثبوت و واقع، به اصلی و تبعی تقسیم می‌شود که به حسب تعلق اراده نفسانی مستقل به آن و یا عدم تعلق اراده مستقل به آن می‌باشد؛ بنا بر مقام اثبات و دلالت، به اعتبار این‌که واجب برای متکلم از لفظ و عدم لفظ قصد شده است، یا به اعتبار این‌که مفهوم از خطاب مستقل و عدم خطاب مستقل باشد، واجب از لفظ استفاده نمی‌شود، بلکه از دلیل لبی مثل عقل و اجماع و مانند آن استفاده می‌شود و بر این اساس به واجب اصلی و تبعی تقسیم می‌شود (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۲).

در *محاضرات* آمده است که بنا بر تقسیم مقام ثبوت، ظاهراً این تقسیم در واجب نفسی جریان ندارد، پس معقول نیست که متعلق اراده به لحاظ اراده تبعی و ارتکازی قرار گیرد، پس تقسیم خاص واجب غیری است (خوئی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۲۷۶).

### دلیل آخوند بر اثبات مقام ثبوت

در *عنایه/الاصول* بر تقسیم‌بندی آخوند اشکال شده که اولی ترک این تقسیم از اصل است، علاوه بر آن‌که فایده‌ای ندارد. این تقسیم‌بندی از سایر

تقسیم‌های واجب جدا شده است، از این جهت که معنی در آن محدود و مضبوط نیست، زیرا محدوده سایر تقاسیم، مانند مطلق و مشروط، نفسی و غیری و مانند آن، معین و مشخص است مورد توافق همگان می‌باشد. در بیان حد جامع بر آن اختلاف واقع می‌شود که مانع و جامع نیست و در این مقام اصل محدود و معین نیست و هر کس آن را به رأی و نظرش تفسیر کرده، که مثلاً اصلی و تبعی در اصطلاح این، غیراصلی و تبعی به اصطلاح آن و اصلی و تبعی در نزد آن غیراصلی و تبعی نزد سومی و غیر آن می‌شود و با این همه در حدود آن به نقض و ابرام مناقشه‌ای باقی نمی‌ماند و مجال برای حاشیه بر آن نیست، همان‌طور که پنهان نمی‌باشد (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۲).

دلیل مرحوم آخوند بر این که تقسیم واجب به اصلی و تبعی مربوط به مقام ثبوت است، این است که اگر بخواهیم تقسیم را به حسب مقام دلالت و اثبات قرار دهیم، لازم‌هاش این است که واجبی که هنوز مفاد دلیل واقع نشده، نه اصلی باشد، نه تبعی، زیرا مقام دلالت فرع دلیل است و قبل از این که دلیلی در ارتباط با واجب مطرح باشد، اصالت و تبعیت نمی‌تواند مطرح باشد. اما اگر اصالت و تبعیت را مربوط به مقام ثبوت و قبل از مرحله دلالت و اثبات دانستیم، در همان مرحله، عنوان اصلیت و تبعیت محفوظ است؛ اگرچه هنوز دلیلی بر آن واجب قائم نشده باشد. روشن است که قبل از آمدن دلالت و اثبات، مسئله اصالت و تبعیت برای واجب محفوظ است.

برخی اصولیان در تأیید کلام مرحوم آخوند می‌گویند: ما وقتی ذی‌المقدمه را هم از نظر وجوب و هم از نظر وجود با مقدمه مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که ذی‌المقدمه در ارتباط با مقدمه دارای دو علیت است: یکی علیت غائیه و دیگری علیت فاعلیه. علت غائی وجوب مقدمه، عبارت از ذی‌المقدمه است؛ این که ما وجوب مقدمه را وجوب غیری می‌دانیم براساس همین مبنا ایجاب «نصب نردبان» برای تحقق ذی‌المقدمه، یعنی «بودن بر پشت بام» است. پس ذی‌المقدمه علت غایی برای وجوب مقدمه است، و آلا در ذات مقدمه با قطع نظر از این غایت هیچ جهت و علتی اقتضای وجوب را نمی‌کند. از طرف دیگر وجود ذی‌المقدمه یا اراده‌ای که متعلق می‌شود به ذی‌المقدمه موجب

ترشح اراده به مقدمه می‌شود؛ یعنی در مقام انجام عملی که دارای مقدمه است، وجود مقدمه ناشی از اراده متعلق به خود مقدمه است و اراده متعلق به مقدمه ناشی از اراده متعلق به ذی‌المقدمه است. همان‌طور که اراده متعلق به مقدمه ناشی از اراده متعلق به ذی‌المقدمه است. اراده متعلق به ذی‌المقدمه، مبدأ تحقق یا علت فاعلی برای اراده متعلق به مقدمه است، علت فاعلی برای خود مقدمه و وجود مقدمه خواهد بود. در نتیجه اراده متعلق به ذی‌المقدمه، علت فاعلی برای وجود مقدمه است (محقق اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۹؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۲؛ خمینی، ۱۴۱۶، ص ۲۱۷).

مرحوم اصفهانی سپس می‌گوید: تقسیم واجب به نفسی و غیره، در ارتباط با علت غائییه مطرح است که وجوب ذی‌المقدمه برای خود ذی‌المقدمه است، ولی وجوب مقدمه برای تحقق و وجود ذی‌المقدمه در جنبه فاعلی و تعلق اراده اصالت دارد، اما مقدمه در جنبه فاعلی تبعیت دارد، زیرا اراده متعلق به مقدمه، معلول اراده متعلق به ذی‌المقدمه و مترشح از آن است. پس اصالت و تبعیت در ارتباط با ارادتهین مطرح است، در این صورت نمی‌تواند ارتباطی به مقام اثبات و دلالت داشته باشد، بلکه مربوط به همان مقام ثبوت و قبل از مرحله لفظ و دلالت دلیل است (محقق اصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۴۰۸ - ۴۰۹).

فاضل لنکرانی در توضیح سخن محقق اصفهانی این نکته را اضافه کرده که در نفسیت و غیرت، چون مسئله مربوط به وجوب مقدمه است و وجوب عبارت از بعث و تحریک اعتباری است، آن تقسیم ارتباط به مقام اثبات پیدا می‌کند (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۳).

### حکم شک در اصلی و تبعی

اگر اصل وجوب شیء برای ما محرز شد، اما واجب اصلی و تبعی بودن آن مردد بود، راه تشخیص مسئله چگونه است؟  
در اینجا مسئله دو حالت دارد:

#### ۱. ۶. قوام امر واجب تبعی به یک امر عدمی است

هرگاه واجب تبعی آن بود که اراده مستقلی به آن تعلق نگرفته؛ بنابراین اگر

در واجبی شک کردیم که اصلی است یا تبعی، در این صورت با کمک اصالت عدم تعلق اراده استقلالی به آن ثابت می‌شود که تبعی است. ما از راه استصحاب می‌توانیم تبعی بودن واجب را اثبات کنیم، زیرا واجب تبعی دارای یک مفهوم عدمی است و در صورتی که برای آن همانند سایر موضوعاتی که قوام آن‌ها بر امور عدمی است اثری شرعی فرض شود، آثار واجب تبعی بر آن مترتب می‌شود. یعنی مرکب از دو جزء وجودی و عدمی‌اند؛ مانند: آبی که گریودنش مشکوک است که اصل عدم گریت جاری می‌شود و... (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۱۲۳).

«هنگام شک بین واجب اصلی و واجب تبعی، با کمک اصالت عدم تعلق اراده استقلالی به آن، ثابت می‌شود که تبعی است. واجب تبعی بودن بر این امر عدمی موافق اصل است، ما از راه استصحاب می‌توانیم تبعی بودن واجب را اثبات کنیم، آثار واجب تبعی بر آن مترتب می‌شود اگر بر آن اثری شرعی فرض شود، همانا اصل وجوب ثابت است به وجدان و تبعیت با اصل ثابت شده همانند سایر موضوعاتی که قوام آن‌ها بر امور عدمی است که یک جز با وجدان و جز دیگر با اصل ثابت می‌شود. مثلاً اگر بگوییم «آب غیرگُر با ملاقات با نجاست نجس می‌شود»، سپس شک کنیم در آبی که برخورد کرده با نجس، قلیل یا کثیر است که حکم به نجاست آب شود، همانا که آب ملاقی با نجس به وجدان ثابت است و قلیل بودن آن با اصل عدم گریودن ثابت می‌شود» (حسینی شیرازی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۸) فیرزآبادی هم نظر آخوند را تأیید می‌کند (حسینی فیروزآبادی، ۱۴۸۷، ص ۳۹۴).

محقق اصفهانی بر مرحوم آخوند اشکال وارد کرده که ما با همین استصحاب، اصلی بودن واجب را ثابت می‌کنیم، زیرا خصوصیت عدمیت، مربوط به واجب اصلی است، اما در واجب تبعی یک خصوصیت وجودی مطرح است، زیرا واجب تبعی، واجبی است که اراده متعلق به آن، مترشح از اراده دیگری و معلول و مترتب بر آن می‌باشد. ترشح، معلولیت و ترتب از امور وجودیه هستند، اما واجبی که اراده متعلق به آن مترشح از غیر، معلول و مترتب بر اراده غیر باشد و قوام واجب اصلی به عدم ترشح و عدم معلولیت و عدم ترتب است از امور

عدمی است. در این صورت اگر وجوب چیزی برای ما معلوم باشد، ولی ندانیم که آیا اراده‌اش مترشح از اراده غیر و معلول اراده غیر و مترتب بر اراده غیر است یا نه، استصحاب عدم ترشح و عدم معلولیت و عدم ترتب، اقتضای اصلی بودن واجب را می‌کند (غروی اصفهانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۴۰۹).

فاضل لنکرانی بر مرحوم آخوند و محقق اصفهانی اشکال می‌کند: چنین استصحابی اصلاً جریان پیدا نمی‌کند و دلیل آن همان اختلافی است که ما با مرحوم آخوند در مسئله قرشیت مرأه داریم. مرحوم آخوند و جمع دیگری استصحاب عدم قرشیت مرأه را جاری می‌کنند و می‌گویند: «در اینجا ما یک قضیه سالبه محصله داریم که سالبه محصله، هم با انتفای موضوع صادق است و هم با انتفای محمول. قضیه «زید لیس بقائم»، هم زیدی باشد، ولی اتصاف به قیام نداشته باشد قضیه می‌سازد و هم زیدی نباشد تا اتصاف به قیام داشته باشد. مرأه، زمانی که نبود و حتی نطفه‌اش هم منعقد نشده بود، قضیه سالبه محصله با انتفای موضوع صدق می‌کرد. اکنون که متولد شده و شک در قرشیت و عدم قرشیت او داریم، همان قضیه سالبه محصله متیقنه را استصحاب می‌کنیم و عدم قرشیت مرأه را اثبات می‌کنیم» (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۸ - ۵۰۹)، زیرا در استصحاب باید قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه وحدت داشته باشند و اگر مغایرت وجود داشته باشد، نمی‌تواند جریان پیدا کند. و اینجا قضیه سالبه متقه با قضیه سالبه مشکوکه مغایرت دارند. قضیه سالبه متیقنه، قضیه سالبه به انتفای موضوع بوده، ولی قضیه سالبه مشکوکه، قضیه سالبه با وجود موضوع و به انتفای محمول است. صرف این‌که هر دو قضیه سالبه محصله‌اند در وحدت قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه کفایت نمی‌کند» (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۹).

در مانحن‌فیه هم همین‌طور است. مرحوم آخوند می‌فرماید: «واجب تبعی واجب است که اراده مستقلی به آن تعلق نگرفته و این حالت سابقه عدمیه دارد». ما می‌گوییم: کدام حالت سابقه عدمیه؟ وقتی که واجب نبوده، اصلاً اراده‌ای در کار نبوده تا بخواهد مستقل باشد یا غیرمستقل. اما الان که با فرض تعلق اراده، شک دارید، می‌دانید که اراده تعلق گرفته است، ولی در



استقلال و عدم استقلال آن شک دارید. در اینجا نمی‌توانید حالت سابقه عدمیه به انتفای موضوع را استصحاب کرده و تبعی بودن واجب را استصحاب کنید» (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۹).

## ۲. ۶. قوام واجب تبعی یک امر وجودی باشد

«اگر برای واجب تبعی، تنها امری وجودی بوده و قوامش به امر عدمی نباشد، هرچند امر عدمی لازمه امر وجودی یاد شده باشد؛ یعنی اگر در تعریف واجب تبعی گفته شود که: اراده خاص غیری به آن تعلق گرفته باشد، در این صورت هنگام شک در اصلی یا تبعی بودن، نمی‌توان با اصل یادشده استصحاب عدم تعلق اراده مستقل تبعی بودن را اثبات کرد، زیرا عدم تعلق اراده مستقل، مستقیماً دارای اثر شرعی نیست، مگر بنا بر اعتبار اصل مثبت؛ یعنی بگوییم: اصل، عدم تعلق اراده مستقل است. پس باید متعلق اراده، تبعی باشد، ولی این اصل (اصل مثبت)، در شرعیات حجت نیست؛ چنان‌که این امر روشن است» (آخوند، ۱۴۰۹، ص ۱۲۲).

حسینی شیرازی در حاشیه خود بر کفایه گفته است: اگر واجب تبعی، امری وجودی باشد، مقابل اصل می‌باشد \_ به این‌که واجب تبعی نوعی از اراده است \_ قوامش به امر عدمی نباشد، هرچند این وجود خاص باشد؛ یعنی امر عدم اصلی لازمه می‌باشد و با اصل عدم تعلق اراده مستقل، هر یک از واجب اصلی و تبعی در این هنگام خلاف اصل است، ممکن نیست با اصل استصحاب عدم تعلق اراده مستقل تبعی بودن را اثبات کرد، هرگاه هر یک از واجب اصلی و تبعی خلاف اصل باشد، پس ممکن نیست با اصل استصحاب عدم هر یک از اصلی و تبعی وجود دیگر ثابت شود؛ مگر بنا بر اعتبار اصل مثبت؛ یعنی بگوییم: اصل، عدم تعلق اراده مستقل است. لازمه‌اش این است که باید متعلق اراده تبعی باشد؛ چنان‌که این امر روشن است (حسینی شیرازی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۸).

اگر بگوییم واجب تبعی امر وجودی است، به معنی این است که به آن اراده اجمالی به دنبال اراده غیراجمالی تعلق بگیرد. پس اصل عدم تعلق اراده مستقل است و تعلق اراده اجمالی به آن به دنبال اراده غیراجمالی ثابت نشده

است تا این‌که واجب تبعی باشد؛ مگر بنا بر فرض حجیت اصل مثبت (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۴).

### ۳. ۶. مراد از «فافهم» از نظر اصولیان

در این قسم قید واجب تبعی یک امر وجودی است، درعین حال قوام آن امر وجودی به همان امر عدمی می‌باشد.

فیروزآبادی معتقد است که مراد آخوند از «فافهم» در عبارت این است که ظاهراً استصحاب عدم تعلق اراده مستقل بعد از علم اجمالی به تعلق اراده به آن محال نیست، یا این‌که اراده مستقل یا اراده غیرمستقل جداً مشکل است. چه واجب تبعی باشد که عبارت است از آنچه اراده مستقل به آن تعلق نگرفته، یا عبارت باشد از آنچه به آن اراده اجمالی تبعی تعلق گرفته، به دنبال اراده غیرمستقل. نهایت این‌که اصل در اولی معارض است با خودش، بنا بر قول دومی معارض است و اصل مثبت است (حسینی فیروزآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۵).

«فافهم» اشاره به این است که بر فرض حجیت اصل مثبت، در مانحن‌فیه این اصل مبتلا، به معارض است و حجت نیست، زیرا همان‌طور که اصل، عدم تعلق اراده مستقل است، هکذا اصل، عدم تعلق اراده غیرمستقل و لازمه اولی، تعلق اراده غیرمستقل است و لازمه دومی، تعلق اراده مستقل و تعارضاً، تساقطاً. پس نوبت به استفاده از استصحاب نمی‌رسد» (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۵۷).

«فافهم» ممکن است اشاره داشته باشد به این‌که اصل عدم ملازم واجب تبعی است، پس هر دو ملازم یکدیگرند و قائلین به اصل مثبت نمی‌گویند، مگر به ترتب اثر لازم، نه ترتب اثر ملازم. بر آن واجب تبعی به اصل عدم محقق نمی‌شود و لو بنا بر قول به اصل مثبت که امر عدم ترتب اثر شرعی بر واجب تبعی آسان است (حسینی شیرازی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۸).

### نتیجه

تفاوت نظر اصولیان در تقسیم واجب به واجب اصلی و تبعی به لحاظ مقام اثبات و ثبوت است. صاحب *فصول* این تقسیم را به لحاظ مقام اثبات و دلالت

می‌دانند. بر همین اساس واجب اصلی را واجبی می‌داند که وجوب آن مستقلاً از دلیل استفاده شود؛ اعم از این‌که آن دلیل لفظی باشد یا غیرلفظی. واجب تبعی نیز واجبی است که مستقلاً وجوبش از خود دلیل استفاده نشود. طبق این بیان هم در واجب اصلی و هم در واجب تبعی نفسیت و غیریت قابل تصویر است؛ یعنی هم واجب اصلی نفسی و واجب اصلی غیری و هم واجب تبعی نفسی و واجب تبعی غیری داریم.

آخوند معتقد است این تقسیم ربطی به دلیل و مقام دلالت و اثبات ندارد، بلکه مربوط به مقام ثبوت است؛ یعنی تقسیم واجب به اصلی و تبعی مربوط به مقام اثبات نیست، بلکه مربوط به مقام ثبوت می‌باشد که به حسب آن مرحله می‌توانیم واجب را به این دو قسم تقسیم کنیم؛ همان مرحله اراده و توجه و التفات مولا است، قبل از آن‌که آن را به نحوی در قالب دلیلی بیان کند. بر این اساس واجب اصلی واجبی است که خود آن واجب مورد توجه و نظر التفات مولا است و بدان امر کرده و جهت مطلوبیتی که اقتضا کرده و لزوم اتیان از ناحیه عبد مورد نظرش است. نگاه آخوند در تعریف واجب اصلی و تبعی متوجه یک مرحله قبل از مقام دلالت است. متوجه مرحله قبل از خود دلیل و خطاب و بیان است. مرحله‌ای که توجه و التفات مولا منجر می‌شود. واجب دو نوع مورد توجه است؛ مستقیم و بدون واسطه که واجب اصلی است. با واسطه که واجب تبعی است. بنا بر مبنای آخوند، واجب نفسی همیشه واجب اصلی است، زیرا همیشه واجب نفسی مستقلاً مورد اراده و طلب مولی است و واجب غیری می‌تواند به حسب این قول، واجب اصلی یا تبعی باشد؛ یعنی گاهی مولی واجب غیری را تفصیلاً مورد توجه و اراده مستقل قرار می‌دهد و گاهی قرار نمی‌دهد. اما به حسب قول اول، هریک از واجب نفسی و غیری می‌تواند اصلی یا تبعی باشد، چراکه متکلم در مقام افاده وجوب در مقام اثبات و دلالت می‌تواند به هر دو صورت آن به نحو اصلی و به نحو تبعی، هریک از آن دو را افاده کند. بنابر مبنای محقق قمی، مراد از کلام یا خطاب، خصوص دلیل لفظی است. لفظ خطاب و مخاطبه در این معنا ظهور دارد. پس آن دسته از واجباتی که با دلیل لبی (اجماع و عقل) ثابت می‌شود، شامل نیست، مقصود محقق اصفهانی از خطاب، طبق تصریح خودش، مطلق دلیل

۲۰ مطالعات اصول فقه امامیه دو فصلنامه علمی \_ ترویجی / سال ششم، شماره ۱۱، بهار و تابستان

۱۳۹۸

است؛ خواه لفظی باشد، خواه لپی.

## منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایه الاصول*، قم، مؤسسه آل البيت؟، ۱۴۱۹.
۲. انصاری، مرتضی، *فرائد الاصول*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶.
۳. حائری اصفهانی، محمدحسین، *الفصول الغرویه فی الأصول الفقهیة*، قم، دار احیاء العلوم الإسلامیة، ۱۴۰۴.
۴. حسینی شیرازی، محمد، *الوصول الی الکفایه الاصول*، قم، دار الایمان، ۱۴۰۶.
۵. حسینی فیروزآبادی، مرتضی، *عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول*، چاپ اول، قم، توزیع انتشارات فیروزآبادی، ۱۳۸۷.
۶. حیدری، علی نقی، *اصول الاستنباط*، شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲.
۷. خمینی، روح الله، *تهذیب الاصول*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۲.
۸. خوئی، ابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، چاپ چهارم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰.
۹. طباطبائی حکیم، محسن، *حقایق الاصول تعلیقه علی کفایه*، نجف، مطبعه العلمیه، ۱۳۷۲.
۱۰. فاضل لنکرانی، محمد، *اصول فقه شیعه*، چاپ اول، قم، ناشر مرکز فقهی ائمه اطهار؟، ۱۳۸۱.
۱۱. فیض، علیرضا، *مبایذ فقه و اصول مشتمل بر: بخشی از مسائل آن دو علم*، تهران، چاپ نهم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
۱۲. قلی‌پور گیلانی، مسلم، *تدوین نموداری کفایه الاصول*، چاپ ششم، قم، انتشارات قدس، ۱۳۹۰.
۱۳. مازندرانی، ملا صالح، *حاشیه معالم الدین*، کتابفروشی داوری، [بی‌تا].
۱۴. محقق قمی، میرزا ابوالقاسم، *قوانین الاصول*، کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۷۸.
۱۵. محمدی، علی، *شرح کفایه الاصول*، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۶. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، *حواشی المحقق المشکینی علی الکفایه*، انتشارات لقمان، ۱۴۱۳.
۱۷. مظفر، محمدرضا، *اصول فقه*، چاپ دوم، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶.
۱۸. ملکی اصفهانی، محمود، *اصول فقه شیعه، درس‌های خارج اصول حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی*، چاپ اول، قم، ناشر مرکز فقهی ائمه اطهار؟، ۱۳۸۱.
۱۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، *عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*، چاپ اول، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

۲۲ مطالعات اصول فقه امامیه دو فصلنامه علمی \_ ترویجی / سال ششم، شماره ۱۱، بهار و تابستان

۱۳۹۸

ق \_\_\_\_\_ م، ۱۴۱۷.

